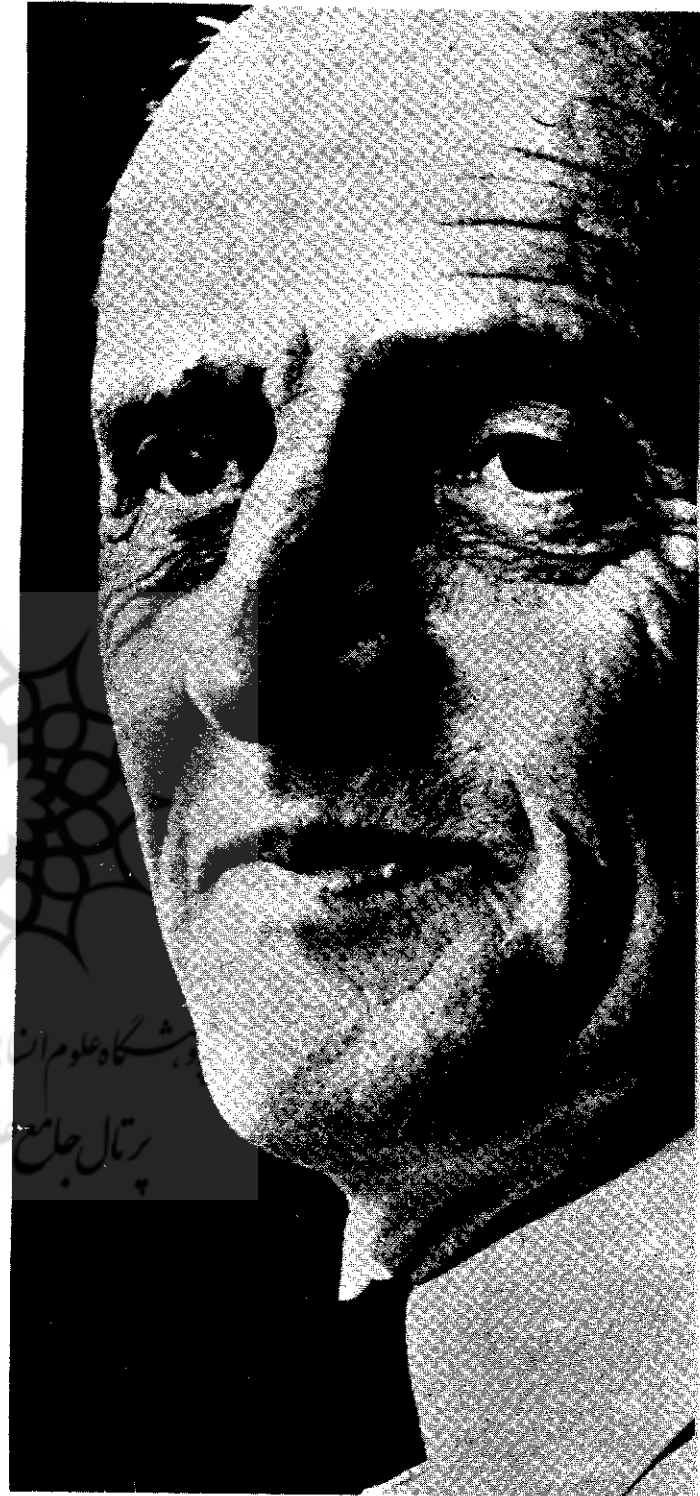




مقدمه‌ای بر آغاز سینمای تجربی در اروپا

تاریخ سینمای تجربی، یک دوران شکوفائی قابل توجه در اروپا دارد که بین سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۰ در کشور فرانسه مسیر اولیه‌اش را طی می‌کند. سینمای فرانسه مانند بیشتر کشورها، در آغاز، اسیر سینمای تجاری و فیلمهای عوام پسند معمولی بود. ولی در همان اوقات استودیوهای آزاد تولیدفیلم که به هیچ سازمان و تشکیلات سینمائی وابستگی نداشتند در کنار این سینمای تجاری شروع به رشد کردند. جنگ جهانی اول کلیه ارکان نظم گرفته کشور را درهم ریخت و کمپانیهای امریکائی با استفاده از موقعیت، به نمایش فیلمهایشان در فرانسه پرداختند. در همین زمان، گروهی که غالباً منتقد



رنه کلر

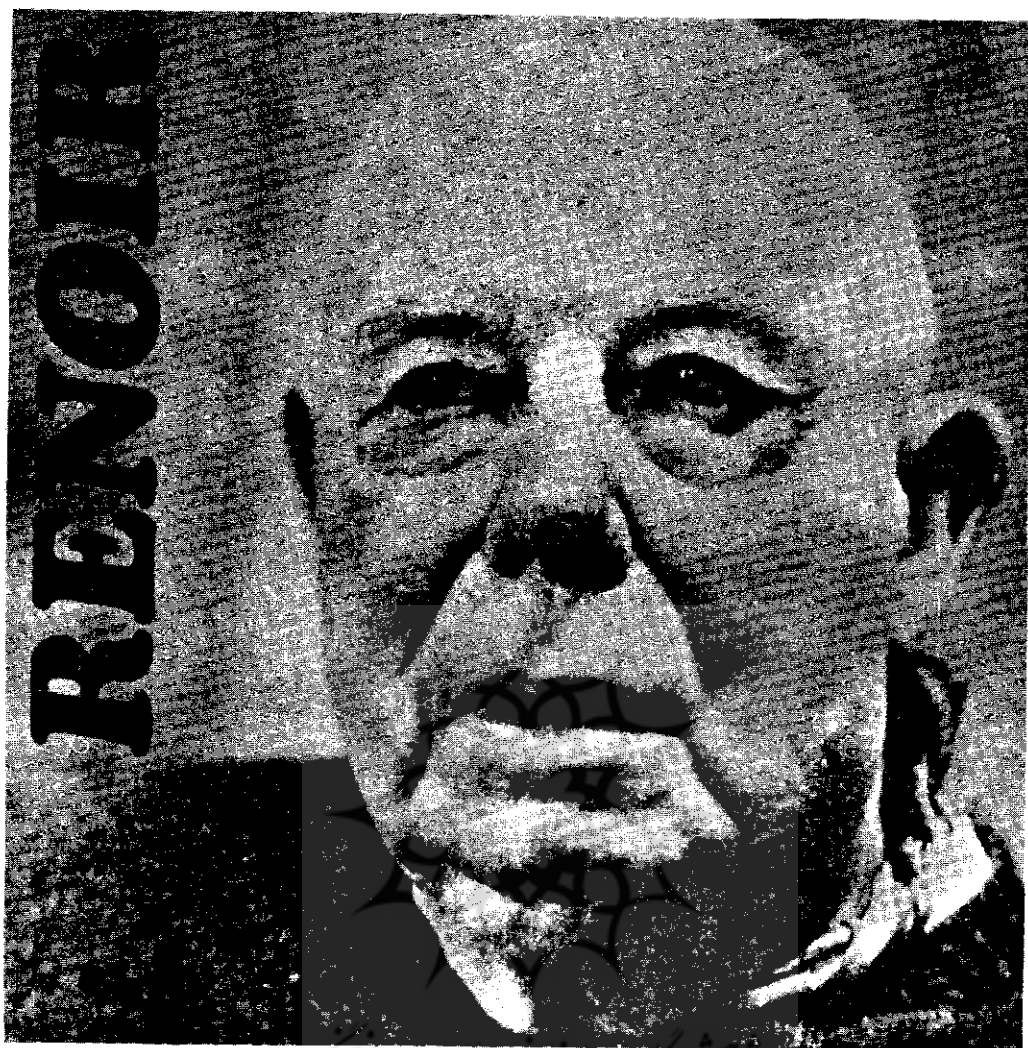


سگ آندلسی، اثر لوئیس برونل - ۱۹۲۸.

«دلوک» دومین نشریه سینمایی خود را با نام «سینه» در سال ۱۹۲۱ منتشر ساخت. او بعداً به ساختن فیلم روی آورد، ولی عمرش آنچنان کوتاه بود که در سال ۱۹۲۴ که سی و سه سال بیش نداشت درگذشت و نتوانست نتایج تلاش‌های خود را ببیند. پیروان او عبارت بودند از: «ژان اپستاین»، «مارسل لریبه»، و «ژرمن دولاک» که بدنبال وی به ساختن فیلمهای تجربی پرداختند.

در سال ۱۹۲۵ در کشور انگلستان گروهی متشکل از نویسندگان و منتقدین سینما یک باشگاه سینمایی تشکیل دادند. این افراد عبارت بودند از: «آیورمانتاگ»، «آدرین برونل»،

فیلم بودند، به کارفیلمسازی تجربی روی آوردند. یک نفر ایتالیایی بنام «دیکوتو کانودا» با نوشتن مطالبی در نشریه «نوول لیتراتور» در مورد جنبش سینمای تجربی، کمک فراوانی به معرفی و اشتهار آن کرد. در ژانویه ۱۹۲۰ انتشار نشریه «سینه کلپ» توسط «لوئی دوک» رویداد مهمی بشمار می‌رود. این نشریه، به طور جدی به مسائل تکنیکی از قبیل فیلمبرداری، نور و تدوین می‌پردازد. در این تاریخ هنوز تفاوت بین این دو سینمای تجربی و حرفه‌ای مشخص نبود. «کانودا» و «دلوک» بهترین فیلمهای تجربی و تجاری دنیا را در کلپ سینمایی بنام «باشگاه دوستان هنر هفتم» در پاریس نمایش دادند.



ژان رنوار

«آلبرتو کائوالکانتی» و «تارولد دیکنسن» شد.
 «مارسل لربیه» در فرانسه پس از پایان جنگ جهانی دوم فیلمی را بنام «خانه بزرگ» (۱۹۲۰) ساخت که اقتباس از داستانی به قلم «بالزاک» بود. فیلم بعدی او بنام «الدورادو» به ماجرای رقاصه‌ای می‌پرداخت که همه چیز خود را فدای کودکش می‌کرد. او در سال ۱۹۲۵ با ساختن فیلم «مرحوم ماتیا پاسکال» وارد سینمای تجارتي

«ژان رنوار» فیلمساز دیگر فرانسوی با ساختن فیلم معروف «نانا» (۱۹۲۶) که از داستانی به قلم «امیل زولا» گرفته شده بود، چهارچوب داستانی را وارد سینمای تجربی کرد. فیلم بعدی او بنام «دختر کبریت فروش» (۱۹۲۸) راهگشای وی به سینمای تجربی شد. سبک ویژه «ابل گانس» فیلمساز معروف

فرانسوی در استفاده از قطع‌های سریع، نماهای ادغام شده و مهمتر از همه، استفاده از پرده سه‌قسمتی در فیلم، «ناپلئون» (۱۹۲۷) او را یک سینماگر تجربی معرفی کرد. در فیلم «چرخ» پرده به ۹ قسمت جداگانه تقسیم می‌شد.

«رنه کلر» با دو فیلم سوررئالیستی بنامهای



اگوست و الین زنونر، والدین ژان زنونر در سال ۱۹۱۴.

«رای دیوانه» و «کلاه حصیری ایتالیائی» به تجربه پرداخت. از نظری سینما هنر دید و جنبش بود. «ژرمن دولاک» نیز فیلم سوررئالیستی بنام «صدف دریائی و کشیش» ساخت. «مان‌ری» نقاش و عکاس معروف فیلم «بازگشت به عقل» را ساخت. فیلم بعدی‌اش «اماک باکیا» یک اثر سوررئالیستی بود که با مجموعه نماهای نامربوط از غلات، گل‌های

متحرک، قلم‌های نقاش، شعاع‌های نور تشکیل شده بود. سبک آستره «مان‌ری» در زمینه اجرای زنده نور و انعکاس آن بر دیوار مقابل، یکی از سبک‌های پرطرفدار سینمای تجربی در سایر کشورها گردید.

فیلم معروف «باله مکانیک» (۱۹۲۴) اثر «فرناندو» فیلمی کاملاً آستره بود که در آن موضوعات اصلی بدون ترتیب و لحظه به لحظه روی پرده منعکس می‌شدند. ابتدا زنی را می‌بینیم که می‌چرخد، یک کلاه حصیری نمایان می‌شود و بعد این نماها به کادرهای حساب شده تقسیم می‌شود. ۳۶ کادر از کلاه حصیری، ۱۱۰ کادر از دهان خندان و غیره...، این فیلم برای نمایش، از پروژکتوری ساخته شد که در هر ثانیه بین ۱۶ تا ۲۰ کادر را منعکس می‌کرد.

«مارسل دوشان» سینماگر دیگر این دوره بود. وی نقاشی حرفه‌ای بود و علاقه بسیار کمی به سینما داشت. وی در سال ۱۹۲۰ به همراه «هانس ریختر» تجربه گر آلمانی، چگونگی چاپ نوری (اپتیک) در روی فیلم را تجربه کرد. در سال ۱۹۲۸ «یوجین دزلا» فیلم «رژه ماشین»، را ساخت. موادی که در این فیلم به کار رفت اجسامی از قبیل لوله، چرخ، تسمه و غیره بود که بدون هرگونه ریتمی فاصله‌بندی شده بودند. وی در فیلم «شب مکانیکی» (۱۹۳۰) تابلوهای نورانی خیابانها را موضوع خود قرار داده بود.

«آنتونی آرتو» در سال ۱۹۳۰ فیلمنامه‌ای به نام «انقلاب یک قصاب» نوشت و به فیلم درآورد. در این فیلم برهنگی، وحشیگری،

با ظهور نازیزم و فاشیزم، تعدادی از هنرمندان به امریکا مهاجرت کردند. تعدادی دیگر نظیر «مان ری»، «لژ» و «دوشان» به سینماگران تجربی دیگری مانند «ژان ویگو»، «مارسل پانیول»، «رنوار» و «مارسل کارنه» راه و هدف را نشان دادند.

از ابتدا امر تجربه در سینما نسبت به آنچه صحنه‌ای از فیلم «زنده باد مکزیک» اثر: سرگئی آیزنشتاین.



خونریزی، وحشت، لگدمال کردن ارزشهای اجتماعی، دروغ، سادیسم و غیره مضمون‌های اصلی آن بود و شاید از فیلم «عصر طلائی» بسونوئل نیز قوی‌تر و موشکافانه‌تر بود. «لوئیس بونوئل» یک نفر اسپانیائی بود که در سال ۱۹۲۷ برای ساختن فیلم به پاریس رفت، مدتی کوتاه شاگرد «ژان اپستاین» بود و بعد در ساختن فیلم «سقوط خانه آستر» با وی همکاری کرد. در سال ۱۹۲۸ با هموطن خود «سالوادور دالی» فیلم «سگ آندلسی» را که یک اثر کلاسیک سوررئالیست است ساخت. این فیلم درحقیقت یک جوابیه‌ی خشن به سینمای تجربی بود که می‌خواست جای سینمای سوررئالیست را بگیرد. وی در سال ۱۹۲۹ فیلمنامه «سگ آندلسی» را چاپ و منتشر ساخت که فصل نخست آن چنین شروع می‌شد: «یکی بود یکی نبود، یک بالکن در شب، یک مرد، بونوئل تیغش را نزدیک بالکن تیز می‌کند. از پشت پنجره به آسمان نگاه می‌کند و می‌بیند. یک ابر نورانی بسوی قرص ماه شناور است. سر یک دختر جوان با چشمان درشت، ابر نورانی از مقابل ماه عبور می‌کند. تیغ سلمانی عرض چشم دختر را طی و آنرا به دو نیم قطع می‌کند.» «سگ آندلسی» موفقیت چشمگیری پیدا کرد. فیلم بعدی او «عصر طلائی» بدون کمک «دالی» ساخته شد و تصاویر سوررئالیستی همچنان در آن خودنمایی می‌کرد، ولی بیش از هر چیز به جنبه‌های سیاسی و هرج و مرج نزدیک بود. او در سال ۱۹۲۳ با ساختن فیلم «زمین بی‌نان» که مستند خشنی درباره مردم شمال شرقی اسپانیا بود، از سینمای تجربی جدا گردید.

در روال معمول جریان داشت نوعی پیشرو بودن را القاء می‌کرد. بهمین جهت این سینما با عنوان آوانگارد نیز معروف است. چنانچه دیدیم آغاز این امر از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۰ در فرانسه و بعد آلمان و بالاخره شامل کلیه نوپردازان در هر سینمایی گردید. سینمای تجربی و پیشرو در فرانسه، همانطور که درخصوص آثار «ابلی گانس»،

«دولاک»، «اپستاین»، «لربییه»، «رنوار» و بالاخره «آلبرتوکاوالکانتی» اشاره رفت، مدیون مکتب نقاشی امپرسیونیستی است. از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰، سینمای خالص توسط «هانری شوتمت»، «گره میون»، «مارسل دوشان»، «دولاک»، «فرناند لژه» و «اوژن دسلاو» پایه‌گذاری شد و بعد دیدیم که در همین ایام،

لئیس بونوئل



شاعران و نقاشان و نویسندگان و سایر هنرمندان سوز ژبالیست، مانند: «بونوئل»، «دالی»، «ژان ویگو»، و عده‌ای دیگر که هنر سینما را با مفاهیم و افکار سوررئالیستی متناسب دیدند، با فعالیتهای خود سینمای تجربی را شکوفا کردند. این پدیده در روسیه شوروی پس از انقلاب، توسط «کوزیتسف»، «کولشف»، «ورتوف» و «آیزنشتاین» و در کشور آلمان با فعالیتهای «آسکار فیشنگر»، در انگلستان «لن لای» و در ایالات متحده امریکا «پل فیوس»، «روبرفلوره»، «پیونیس جکویز»، «رالف استانیر»، «مایادرن» و «کنت انگر» راه خود را ادامه داد: